

# ارکان و شیوه‌های گفت‌وگو و اقناع مخاطبان در قرآن کریم\*

ابراهیم استائی<sup>۱</sup>

*(Pillars and Methods of Discourse and Persuasion in the Holy Quran)*

Ibrahim Ostaie

## ABSTRACT

Proficiency in discourse and reasoning serves as a guarantee of human success in social life. The primary purpose of the Quran is to guide and establish communication with humanity. However, a crucial question arises: to what extent does understanding the audience influence the manner of engaging in dialogue with them? This paper aims to identify the audiences of the Quran and examine the methods of discourse, reasoning, and persuasion employed to address them, utilizing a descriptive-analytical approach and focusing on the Quranic discourse techniques. The Quran, in its pursuit of effective communication, emphasizes the characteristics of the message and the messenger, recognizing audience understanding as the cornerstone of successful message transmission. Indeed, the selection of effective communication methods is rendered meaningless without a deep understanding of the audience's perspectives and thought processes.

**Keywords:** *Quranic Dialogue, Argumentation, Communicative Style, Messenger, Quranic Audience*

---

\* This Article Was Submitted On: 02/01/2023 And Accepted For Publication On: 06/09/2023.

<sup>1</sup> Assistant Professor, Higher Institute of Evaz City, Supreme Council of Islamic Institutes in South of Iran (SCIISI).  
Email: Ebrahimostaie@gmail.Com

## چکیده

گفت‌وگو و استدلال در راستای قانع کردن دیگران، رمز موفقیت انسان در زندگی اجتماعی است. قرآن از جانب خدا برای هدایت و گفت‌وگو با انسان‌ها نازل شده است؛ لذا این سؤال مطرح است که میزان شناخت مخاطب، چقدر در شیوه گفت‌وگو با او موثر است؟ این مقاله سعی دارد با کشف روش‌های گفت‌وگو در قرآن، به شیوه توصیفی - تحلیلی، مخاطبان قرآن را بازشناسی کرده و روش گفت‌وگو و استدلال و در نهایت اقناع آنها را بررسی کند. قرآن در جهت ثمربخشی گفت‌وگو، ضمن اینکه به خصوصیت پیام و پیام‌رسان توجه کرده است، شناخت مخاطب را سنگ‌بنای موفقیت در رساندن پیام معرفی می‌کند؛ زیرا کاربست روش‌های مؤثر گفت‌وگو در گروه شناخت مخاطبان از نظر نوع نگرش و اندیشه آنان معنا پیدا می‌کند.

**واژگان کلیدی:** گفت‌وگوی قرآنی، استدلال، شیوه گفت‌وگو، پیام‌رسان قرآن، مخاطبان قرآن.

## ۱. مقدمه

با توجه به اینکه انسان‌ها موجودی اجتماعی‌اند که می‌توانند در کنار همدیگر نیازهایشان را برآورده کنند و موفقیت و پیشرفت را برای خود به ارمغان بیاورند؛ ضروری است، آنچه این ارتباط و همزیستی را تقویت می‌کند، محل توجه قرار بگیرد. سنگ‌بنای این مهم، گفت‌وگو و قانع کردن همدیگر است. بر پایه همین اصل است که خداوند در ادبیات قرآنی با شناختی که از ابعاد وجودی انسان دارد، بهترین قالب‌های گفت‌وگو و اقناع را استفاده کرده است تا هم پیامش را به انسان‌ها برساند و هم آنها بتوانند با الگوبرداری از این روش‌ها، اساس گفتمان خود را پایه‌ریزی کنند. گفت‌وگو از سه بخش تشکیل می‌شود: اول، ویژگی‌های پیام (خطاب)؛ دوم، شیوه‌ها و مؤلفه‌های گفت‌وگو؛ سوم، مخاطب. درباره بخش اول، زرکشی در

کتاب *البرهان فی علوم القرآن*، فصلی را به انواع خطاب در قرآن اختصاص داده است و ضمن ارائه عناوین آنها، نمونه‌هایی نیز ذکر کرده است. همچنین در کتاب *الاتقان سیوطی*، *الحوار فی القرآن* حسین فضل الله، *ادب الحوار فی الاسلام* سیدظنطوی و *الحوار القرآنی بین التفسیر و التبصیر* احمد سنبل به صورت گذرا به خطاب‌های قرآنی اشاره شده است. در رابطه با بخش دوم، مقاله‌هایی نگارش شده است که عبارتند از: *فرایند اقناع در قرآن*؛ ابراهیم فتح اللهی و ابراهیم کاملی؛ *بررسی آیین خطاب و گفت‌وگو در قرآن*؛ آمنه ساعدی؛ *مؤلفه‌های گفت‌وگوی صحیح مبتنی بر گفت‌وگوهای قرآنی*؛ نیکو دیالمه و زهرا صالحی متعهد؛ *افکار عمومی و شیوه‌های اقناع*؛ کاظم متولی؛ *اقناع‌سازی و ارتباط اجتماعی*؛ حجت‌الله مرادی. همچنین کتاب‌هایی در این زمینه نوشته شده است، مانند *اسلوب الحوار فی القرآن الکریم*؛ ادريس اوھنا؛ *الحوار فی القرآن الکریم*؛ عبده بن عبدالله الحمیدی؛ *الحوار آدابہ و ضوابطہ فی ضوء الکتاب و السنہ*؛ یحیی بن محمد حسن بن احمد زمزمی. اما در بخش سوم، پژوهشی که مخاطبان را معرفی کند و شیوه گفت‌وگوی مناسب با آنها را بیان کند، یافت نشد. در مجموع، پژوهش‌هایی که در بخش اول و دوم انجام گرفته، ضمن اینکه به همه روش‌های گفتمانی و استدلالی اشاره نکرده‌اند؛ این مسئله را که کدام روش و نوع گفت‌وگو مناسبیت بیشتر با مخاطبانی با اندیشه و انگیزه‌های متفاوت دارد نیز بررسی نکرده‌اند. با توجه به اینکه انسان‌ها شخصیت‌های متفاوتی دارند و هر کدام نیازمند برخورد مناسب و متمایز با دیگری است، شناخت ویژگی و تمایزات شخصیتی و تعامل با آنها امری است که به بهترین نحو در ادبیات قرآن قابل مشاهده است؛ برای مثال گفت‌وگو و اقناع انسان‌هایی که به دنبال حقیقت هستند، با انسان‌های متکبری که فقط استدلال‌های خود را قبول دارند، متفاوت است. پژوهش حاضر بر آن است تا با بررسی آیات قرآن به روش توصیفی - تحلیلی و همچنین مراجعه

به تفاسیر معتبر، این مسئله را ارزیابی کند که میزان شناخت مخاطب چقدر در گفت‌وگو و قانع کردن او مؤثر است. گفت‌وگو از سه بخش متفاوت «پیام‌رسان، پیام و مخاطب» تشکیل شده است که هماهنگی بین این سه بخش به اثربخشی کلام کمک شایانی می‌کند. مقاله حاضر، ابتدا واژه گفت‌وگو را بررسی می‌کند و در ادامه، ضمن اشاره به خصوصیات پیام و پیام‌رسان، مخاطبان قرآن با نگرش‌های متفاوت را بر پایه قرآن تجزیه و تحلیل می‌نماید، تا به‌عنوان روشی برای گفتمان محل توجه قرار بگیرد.

## ۲. معنای لغوی گفت‌وگو

واژه گفت‌وگو در زبان فارسی به‌معنای مکالمه، مباحثه، مجادله، گفت‌وشنود، سخن گفتن، مذاکره کردن و گفتار آمده است.<sup>۲</sup> در زبان عربی واژه «حوار» برابر گفت‌وگو است. این واژه از نظر مفهومی، رابطه نزدیکی با دو واژه «جدل» و «مناقشه» دارد، از این‌رو در معنای آن گفته شده است: «حاوَره، محاوره و حوارا: جادله والمحاورة: المجاوبه او مراجعة النطق والكلام المخاطب، والتحاوَر: التجاوب.»<sup>۳</sup> در تعریف اصطلاحی آن نیز گفته‌اند: «گفت‌وگو زمانی به وجود می‌آید که ذهن درباره یک مجهول [موضوع یا مسئله] به کاوش می‌پردازد، و در چنین زمانی است که خرد آدمی، وارد میدان شده و برای پاسخ‌گویی به آن مجهول به تلاش و گفت‌وگو برمی‌خیزد.»<sup>۴</sup> برخی دیگر نیز آن را این‌گونه تعبیر کرده‌اند: «گفت‌وگو همان سخنانی است که به دنبال ارتباط دو شخص یا بیشتر و در پی موقعیت‌ها و رویدادهای

2 Dikhkhudā, Ali 'Akbar. (1920). *Lughatnamih Dikhkhudā*. Tehrān: Čāpkhānih Duwlatī Iran. P. 336; Mu'īn, Muhammad. (1955). *Farhang Fārsī Muḥammad Mu'īn*. Tehrān: Čāpkhānih Sipihir. P. 3334; 'Anwarī, Hasan. (1961). *Farhang Buzurg Sukhan*. Tehrān: Sukhan. P. 6199.

3 Ibn Manzūr, Mohammad. (1993). *Lisān Al-'Arab*. Beirut: Dār Al- Sādir. P. 1043.

4 Faraj Ebrahim, Khalil. (2207). *Al-Āwār Fī Al-Qur'ān Al-Karīm Ādabuhū Wa Faḏāih Lubū*. (N.P). P. 7.

گوناگون صورت می‌گیرد، و در آن از افکار و احساسات با چارچوب‌های شخصی، دینی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، علمی و... سخن به میان می‌آید.<sup>۵</sup>

بنابراین گفت‌وگو، صحبتی است که بین دو نفر برای رسیدن به هدفی خاص صورت می‌گیرد. با توجه به اینکه درک انسان‌ها و روش فهم آنها با همدیگر تفاوت دارد، خداوند به فراخور هر دسته از انسان‌ها، گفتمان و روش‌های استدلالی متفاوتی را بیان کرده است؛ تا هرکس با گفتمان منطقی مخصوص خویش به قناعت برسد. روش گفت‌وگو، استدلال و اقناع هر دسته از انسان‌ها با همدیگر تفاوت دارد.

### ۳. ویژگی پیام‌رسان

برای همه انسان‌ها این ممکن نیست که با خداوند در ارتباط باشند و پیام او را دریافت کنند و انتقال دهند، و تنها پیامبرانند که چنین وظیفه‌ای را انجام می‌دهند. پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) خاتم پیام‌آوران خداوند برای بشریت است که مسئولیت رساندن پیام را برعهده داشته است. از این رو، لازم است ویژگی‌های شخصیتی او به‌عنوان پیام‌رسان، بررسی و مطالعه شود و به‌عنوان یکی از ارکان گفت‌وگو محل توجه قرار بگیرد. این ویژگی‌ها از این قرار است:

#### ۱،۳. نرم‌خویی در رفتار و گفتار

در هر گفت‌وگو و ارتباط مؤثر، برخورداری از جاذبه‌ای که افراد را متمایل به شنیدن گفتار کند، اهمیت ویژه‌ای دارد. نرم‌خویی و خوش‌مشربی چنان جاذبه‌ای برای ارتباط و گفت‌وگو فراهم می‌کند که از هیچ امر دیگری بر نمی‌آید. برای همین خداوند به صراحت این ویژگی

<sup>5</sup> Husaini, Siyyid Ja'far. (1995). *Tarikh Al-'adab Al-'arabi. Qum: Dar Al-'A'tisam*. Pp. 83-84.

را از نعمت‌های خود تلقی کرده، و محرومیت از آن را به منزله نداشتن مخاطب قلمداد کرده است؛ چنانکه می‌فرماید: ﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ﴾ (آل عمران، ۱۵۹). بنابراین موفقیت‌آمیز بودن یک پیام، به شخصیت خاص پیام‌رسان، پاک‌دلی و اعظ، تواضع در رساندن پیام و نرمش در سخن وابسته است.<sup>۶</sup>

### ۲،۳. اطلاع و آگاهی کامل از پیام

کسی می‌تواند پیام خود را به زیبایی به دیگران برساند که در وهله اول خود از مضمون و محتوای پیامش اطلاع کامل داشته باشد؛ چون فقط در این صورت، قدرت بیان و توضیح برایش مهیا می‌شود. بر پایه این نوع نگرش و اطلاع است که در قرآن از زبان پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) این‌گونه بیان شده است: ﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ (یوسف، ۱۰۸). اطلاع از پیام به حدی مهم جلوه نموده که این جوزی را بر آن واداشته که بگوید «عَلَى بَصِيرَةٍ» در این آیه به معنای یقین است. یعنی نه تنها پیام‌رسان می‌بایست نسبت به موضوع پیامش اطلاع کافی داشته باشد، بلکه لازم است این اطلاع و آگاهی آن‌چنان پرورش پیدا کند که به درجه یقین برسد و هیچ شک و شبهه‌ای بدان راه نیابد.<sup>۷</sup>

### ۳،۳. اعتمادسازی و انتقال حس ممنوع‌دوستی بدون ذره‌ای چشم‌داشت

مخاطب زمانی به شنیدن پیام تمایل می‌یابد که احساس کند پیام‌رسان تنها از روی کمک و

<sup>6</sup> Muṭahharī, Murtaḍā. (1953). *Hamāsīh Husainī. Qum: 'Intishārat Sadra*. P. 211.

<sup>7</sup> Ibn Juawzī, 'Abdulrahmān Bin Ali. (2001). *Zād Al-Masīr Fi 'ilm Al-Tafsīr*. Beirut: Dār Al-Kitāb Al-'Arabī. P. 472.

دلسوزی و بدون هیچ نوع چشم‌داشت و مزدی با او گفت‌وگو می‌کند. برای همین، پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) در ابتدای شروع گفت‌مان با مردم، همیشه این مسئله را یادآور شده است که هدف او از رساندن پیام، به دست آوردن پاداش و منفعت شخصی نیست و تنها از سر حس همنوع‌دوستی پیام را می‌رساند. ﴿قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ﴾ (ص، ۸۶). پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) در گفت‌مانش با مردم اعلام می‌کند که خواهان رسیدن به هیچ نوع اجر و پاداشی از جانب آنها نیست و در عمل نیز هیچ‌گاه چیزی از آنان نمی‌خواهد و با این بیان و عملکرد، هرگز نمی‌شود تهمت دروغ‌گویی را به ایشان نسبت داد.<sup>۸</sup>

### ۴،۳. ثبات شخصیت و تأثیرناپذیری از رفتار ناشایست دیگران

زمانی گفت‌وگو ثمربخش خواهد بود که پیام‌رسان بدون تأثیرپذیری از اخلاق ناشایست دیگران، پیام خود را بیان کند و آنچه لازمه وجود پاکش است هویدا شود؛ نه اینکه گفتاری انفعالی برخاسته از گویش یا عملکرد نادرست مخاطب، جلوه نماید. خداوند در قالب دستوری عمومی می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نَ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اِعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾ (مائده، ۸). مبدا کینه و دشمنانگی شما با قومی، مانع از اجرای قول و عمل عادلانه شود. رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) آینه تمام‌نمای این اخلاق است؛ آنجا که او را مجنون و دیوانه و ساحر خواندند (حجر، ۶؛ ص، ۴)، اما او با کمال عزت و بزرگ‌منشی پیام را به مخاطبانش می‌رساند. بنابراین، بی‌توجهی به نوع برخورد دیگران در رساندن پیام و صبوری و مهربانی، و به‌تبع، دوست داشتن مخاطبان، کلیدهایی است که گفت‌وگو را ثمربخش می‌کند. رسول الله

<sup>8</sup> Ibn 'Āshūr, Muḥammad Ṭahir. (1984). *Al-Ṭaḥrīr Wa Al-Tanwīr*. Tūnīs: Al-Dār Al-Tūnīsīyah Li Al-Nashr. P. 308.

صلی‌الله‌علیه‌وسلم)، حبیب و دوست‌دار خداوند است و هرچه عشق و محبت انسان نسبت به خداوند بیشتر باشد، شفت و عشق و محبتش به نسبت انسان‌ها بیشتر خواهد شد؛ زیرا دوست داشتن انسان‌ها، سایه‌ای از دوست داشتن خداوند است.<sup>۹</sup> ارزشمندی یک سخن زمانی جلوه می‌نماید که پیام‌رسان، با قاطعیت تمام بر گفتار خود پایبند باشد و هیچ‌کس و هیچ‌چیز نتواند مانع از گفت‌وگو و رساندن پیامش گردد. مهم بودن این ویژگی در پیام‌رسان است که خداوند استقامت و جسارت در گفتار و عمل را در این آیه به تصویر می‌کشد: ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشُرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ﴾ (فصلت، ۳۰). این جسارت در رساندن پیام از آنجا نشأت می‌گیرد که گوینده، طرف حساب خود را خدا می‌داند و تنها او را محل توجه قرار می‌دهد و از دیگران هیچ هراسی به دل راه نمی‌دهد، چنانکه خداوند می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا﴾ (احزاب، ۳۹).

#### ۴. ویژگی پیام

رکن دوم از ارکان گفت‌وگو؛ پیام و سخنی است که بین پیام‌رسان و مخاطب رد و بدل می‌شود. اثربخشی گفت‌وگو، نیازمند این است که پیام به‌درستی رسانده شود. پیامی در گفت‌وگو اثربخش و قانع‌کننده است که ویژگی‌های زیر را دارا باشد:

#### ۱.۴. فهم‌پذیری پیام

آنچه به ارزش پیام می‌افزاید، فهم‌پذیری آن است. اولین نکته‌ای که باعث می‌شود پیام به‌صورت قابل‌قبولی به دیگران انتقال نیابد، این است که یا پیام‌رسان، پیام خود را درک نکرده است یا ادبیات گفتاری او توان انتقال پیام را نداشته است. با توجه به اینکه پیام‌رسان

<sup>9</sup> Qāsimī, Muḥammad. (1998). *Maḥāsīn Al-Ta'awil*. Beirut: Dār Al- Kutub Al- 'Arabīyyah. P. 6.



در این موضوع، پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) است، لذا این گزینه که خود متوجه پیام نباشد؛ منتفی است. در نتیجه، باید برای فهم‌پذیری پیام و اثربخشی آن به دنبال دلیل دیگری بود. آنچه این مهم را محقق می‌سازد، در موارد زیر قابل جست‌وجو است:

### الف. فصاحت در گویش پیام

«فصاحت» به معنای بیان مطلبی است که در نهایتِ ظهور و بیان باشد و همه بتوانند به راحتی آن را درک کنند.<sup>۱۰</sup> موسی (علیه‌السلام) برای زیباتر بیان شدن پیامش از خداوند درخواست کرد تا برادرش را با او همراه کند، زیرا او زبان گویاتری برای بیان در اختیار داشت: ﴿وَأَخِي هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلْهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونُ﴾ (قصص، ۳۴). فصاحت و گویایی در پیام آن‌چنان مهم است که سببی برای تصدیق پیام قلمداد شده است. کلمه «رِدْءًا» و «يُصَدِّقُنِي» گویای این مطلب است.<sup>۱۱</sup>

### ب. بلاغت پیام

در رابطه با بلاغت، تعاریف متعددی ذکر شده است که به تعدادی از آن اشاره خواهد شد:

اول، بلاغت هر معنایی است که گوینده بتواند به بهترین شکل و زیباترین موقعیت به قلب شنونده برساند؛ و در وجود شنونده رسوخ کند، آن‌گونه رسوخ که برای خودش حاصل شده است.<sup>۱۲</sup>

<sup>10</sup> Hāshimī, Ahmad Bin Ibrahim. (n.d). *Jawābir Al-‘adab Fī ‘adabiyāt Wa ‘insha’ Lughbat Al-‘arab*. Beirut: Mu‘asisah Al-Ma‘ārif. P. 30.

<sup>11</sup> Ibn Khaṭīb, ‘Abdullaṭīf Bin Khaṭīb. (1964). *‘Anṣaḥ Al-Tafāsīr*. (N.P). Al-Maṭba‘ah Al- Miṣrīyyah Wa Maktabatuhā. P. 473.

<sup>12</sup> Ibn Mihrān, Hasan Bin ‘Abdullāh. (1998). *Al-Sunā‘atayn*. Beirut: Al-Maktabah Al-‘Unṣuriyyah. P. 10.

دوم، بلاغت رساندن معنی به قلب در زیباترین الفاظ ممکن است. زیبایی عبارت همراه با زیبایی معنا را بلاغت گویند. بلاغت، بیان مختصر کلام همراه با ایجاد فهم، یا بیان مطلب بدون تکلف و ایجاد خستگی است. بهترین کلام آن است که الفاظش کم، اما معانی زیادی را در بر بگیرد. همچنین بهترین کلام، کلامی است که ابتدای آن، شوق شنیدن پایانش را در انسان ایجاد کند. زمانی یک کلام لیاقت نامیده شدن به اسم بلاغت را دارد که معنا از لفظ و لفظ از معنایش سبقت بگیرد، به گونه‌ای که رسیدن لفظ به گوش، سابق‌تر از رسیدن معنا به قلب نباشد.<sup>۱۳</sup>

بنابراین، بلاغت پیام بسیار پُر اهمیت است، آنقدر که خداوند برای مؤثر واقع شدن پیام، نگاه ویژه‌ای به آن داشته است: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَعْرَضَ عَنْهُمْ وَعَظَّمَهُمْ وَقَالَ لَمْ يَفِي أَنفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا﴾ (نسا، ۶۳).

#### ۲.۴. پیام در فضایی بیان شود که مخاطب بتواند آزادانه بیندیشد

پیام باید به گونه‌ای باشد که مخاطب، آزادانه و بدون هیچ اجباری در آن اندیشه کند. اهمیت این مسئله زمانی بیشتر می‌شود که پیام مطرح شده در مخالفت با اعتقادات و نگرش‌های او باشد تا بعد از تأمل و اندیشه، چنانچه مورد پسند و پذیرش قرار نگیرد، به راحتی و اطمینان آن را پذیرا باشد. این ویژگی به زیبایی در این آیه جلوه‌نمایی می‌کند: ﴿وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (توبه، ۶). خداوند در این آیه به پیامبرش دستور می‌دهد که چنانچه یکی از مشرکان از تو درخواست کرد که به او امان دهی، حال چه برای شنیدن پیام و حقیقت گفتار تو باشد و چه برای اینکه تنها تو را ملاقات کند، بر تو ای پیامبر واجب است که او را امان دهی تا بتواند پیام و کلام خداوند

<sup>13</sup> Ibn Juawzī, ‘Abdulrahmān Bin Alī. (2001). *Zād Al-Masīr Fi ‘ilm Al-Tafsīr*. Beirut: Dār Al-Kitāb Al-‘Arabī. P. 427.

را بشنود. این وضعیت در واقع، هم فرصتی است برای اینکه بتوانی پیامت را به دیگران برسانی و هم فرصتی است برای مشرکان تا بتوانند شنوندهٔ گفتار تو باشند؛ چون در چنین حالتی، اگر هدایت شوند و پذیرای کلام تو باشند، براساس علم و آگاهی و با قناعت ایمان آورده‌اند و چنانچه کلام تو را نپذیرفتند، آنان را زیر حمایت خود به مکان امنی برسان تا حتی مسلمانان نیز به صورت اجبار و قهر نتوانند بر ایشان تسلطی داشته باشند.<sup>۱۴</sup> بنابراین پیامی که آزادی در اندیشه و عمل را از انسان سلب کند، لیاقت پذیرش را از دست می‌دهد.

### ۵. مخاطب و چگونگی گفت‌وگو با آنها

رکن سومی که در گفت‌وگو نقش کلیدی دارد، شناخت مخاطب و چگونگی گفت‌وگو با او است. نحوهٔ پاسخ‌گویی و گفت‌وگو با شخصیت‌های مختلف، هنری است که می‌توان آن را در پرتو آیات قرآن به دست آورد؛ زیرا آفریدگار با شناختی که از انسان دارد با او صحبت می‌کند، و مسلماً بهترین روش‌ها را برای ثمربخشی و تأثیر کلامش استفاده کرده است.

#### ۵.۱. پاسخ به سؤالاتی که در راستای فهم مطرح می‌شود

فرشتگان از خداوند پرسیدند که چرا انسانی را خلیفه‌ات قرار دادی که در زمین فساد می‌کند و خون خواهد ریخت، درحالی‌که ما تسبیح و تقدیس تو را می‌کنیم. (بقره، ۳۰). در واقع، این سؤالی منطقی است که در راستای فهم مطرح شده است. در جواب چنین سؤالی که قصد دانستن در آن هویدا است می‌توان چنین عمل کرد:

<sup>14</sup> Rashīd Riḍā, Muhammad Bin Ali. (1990). 'Alminār. (n.p.). Al-Haiy'ah Al-Miṣriyah Al-'Āmmah Li Al-Kitāb. P. 160.

الف. توجه دادن سؤال‌کننده به ناآگاهی‌اش از تمام جوانب مسئله، چنانکه خداوند به آنها می‌گوید: ﴿إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ (بقره، ۳۰).

ب. توضیح منطقی مسئله به صورت عملی و درگیر کردن ذهن به اینکه این مورد مطرح شده، درست است. خداوند بعد از آموختن اسم‌هایی به آدم، از فرشتگان می‌خواهد که اگر می‌توانند، آن اسم‌ها را بیان کنند و ناتوانی فرشتگان در پاسخ‌گویی، آنها را وادار به اعتراف می‌کند: ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ. قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ﴾ (بقره، ۳۱-۳۲).

شبیبه به استدلال فوق در این آیه نیز قابل جست‌وجو است: ﴿أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَانظُرْ إِلَى حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَانظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا حَمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ (بقره، ۲۵۹). شخص می‌پرسد که چگونه خداوند قادر است بعد از مرگ، حیاتی دوباره عطا کند. این سؤالی منطقی است که در جهت فهم پرسیده شده است؛ لذا خداوند او را می‌میراند و زنده می‌کند تا با نشان دادن علامت‌هایی، همچون از بین رفتن مرکب و بخشیدن زندگانی دوباره به او و...، ضمن توضیح منطقی مسئله به صورت عملی و درگیر کردن ذهنش، ناآگاهی‌اش از تمام امور را به او گوشزد کند؛ و او در نهایت به توان و قدرت خداوند معترف می‌شود: «فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ».

۲.۵. پاسخ به سؤالاتی که در جهت فهم نیست، بلکه به دلیل عناد و تکبر است

اگر مخاطب سؤالاتی را مطرح کند که بوی عناد و کبر می‌دهد، با وجود آگاهی از کارساز نبودن گفت‌وگو، می‌توان برای اتمام حجت، گفت‌وگو را آغاز کرد. اما اگر در ادامه همچنان

از گفتمان بوی تکبر و عناد و خودبزرگ بینی احساس می‌شود، دیگر نباید وارد مباحثه منطقی شد؛ چون او زبان منطق را پذیرا نیست و فقط زبان قدرت و برتری جویی را درک خواهد کرد. خداوند در رابطه با سجده نکردن ابلیس برای آدم و استدلال متکبرانه او، ابتدا علت کار را از او جویا شد، ولی چون پاسخ ابلیس بوی تکبر و عناد داشت: ﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ قَالَ أَأَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا﴾ (اسراء، ۶۱)، با او وارد گفت‌وگوی علمی و منطقی نشد، بلکه با زبان قدرت به او فهماند که کار تو مردود است و او را از بهشت اخراج کرد. ﴿إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ. فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ. فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ. إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ. قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإَيْدِي أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ. قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ. قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ﴾ (ص، ۷۱-۷۷). شبیه به این استدلال در این آیه نیز وجود دارد: ﴿قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ. قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ﴾ (اعراف، ۱۲-۱۳). خداوند وقتی تکبر ابلیس را مشاهده می‌کند با او وارد گفت‌وگوی منطقی نمی‌شود و او را با ذلت و خواری از بهشت اخراج می‌کند.

۳،۵. استدلال در رابطه با انسانی که از کلام گوینده «تمسخر» احساس می‌کند یا او را در

معرض این اتهام قرار می‌دهد

برای مثال شخص بین سؤالی که پرسیده و جوابی که بیان شده است، منطقی احساس نمی‌کند و به این باور می‌رسد که شخصیتش مورد تمسخر واقع شده است. بهترین استدلال در پاسخ‌گویی به چنین مخاطبی، از بین بردن این ذهنیت در او است؛ چون تا زمانی که چنین احساسی دارد به حرف‌ها توجه نخواهد کرد و با از بین بردن این ذهنیت است که می‌توان راحت‌تر با او به صحبت کرد.

موسی (علیه‌السلام) ابتدا این ذهنیت قومش را که احساس می‌کردند به سخره گرفته شده‌اند، اصلاح کرد و سپس صحبتش را ادامه داد: ﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُؤًا قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾ (بقره، ۶۷). سبب نزول آیه این بود که شخصی از بنی‌اسرائیل عقیم بود و نمی‌توانست صاحب فرزند شود. این شخص ثروت زیادی داشت که بعد از مرگش به پسر برادرش می‌رسید. پسر برادرش او را کشت و شبانه او را جلوی خانه یکی از افراد قبیله گذاشت، و صبح به قصد خون‌خواهی برخواست، تا آنجا که نزدیک بود جنگی در بگیرد. در اینجا صاحبان خرد و بزرگان قوم گفتند: به جای مشاجره و نزاع، حل این مسئله را از موسی می‌طلبیم. موسی دستور داد، گاو را ذبح کنند و قسمتی از آن را به مقتول بزنند تا زنده شود و قاتل خود را معرفی کند.<sup>۱۵</sup> موسی برای تشخیص قاتل، دستور به ذبح گاو داد و بنی‌اسرائیل منطقی بین ذبح گاو و تشخیص قاتل احساس نمی‌کردند، لذا به او گفتند: آیا ما را به سخره می‌گیری و شوخی می‌کنی؟ ﴿قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُؤًا﴾ و موسی (علیه‌السلام) اولین کاری که در گفت‌وگو با آنان انجام داد، از بین بردن این ذهنیت بود، چنانکه گفت: پناه می‌برم به خداوند از اینکه بخواهم با تمسخر شما حرف جاهلان‌های بزنم. شبیه به این نوع استدلال در این آیه نیز مشهود است: ﴿وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّي إِهْيَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعَلَّمَ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ. مَا قُلْتُ هُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾ (مائده، ۱۱۶-۱۱۷). خداوند از عیسی (علیه‌السلام) که به ظاهر - نه در حقیقت - می‌تواند محل اتهام عملکرد نادرست قومش قرار

<sup>15</sup> Ibn Kathīr, Ismā'īl. (1999). *Tafsīr Al-Qur'ān Al-'Aẓīm*. Beirut: Dār Al-Ṭayyibah Li Al-Nashr. P. 294.

بگیرد می‌پرسد که آیا تو به قومت گفتی که من و مادرم را به جای خداوند متعال پرستش کنید؟ ادامه این گفتمان زمانی معنا پیدا می‌کند که ابتدا این اتهام و این ذهنیت، ولو در ظاهر، از بین برود و بعد گفتمان از سر گرفته شود. برای همین عیسی (علیه السلام) ابتدا با بیان کلمه «سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ» این اتهام را از بین می‌برد و در ادامه با از سر گرفتن گفتمان، بیان می‌کند که من تنها اطاعت امر کرده‌ام و از قومم خواسته‌ام، الله متعال را عبادت کنید که پروردگار من و شماست.

#### ۴,۵. استدلال در رابطه با انسانی که فقط دین و آیین و استدلال خودش را قبول دارد

در رابطه با انسانی که فقط نظرات خودش را قبول دارد، گوینده در درجه اول نباید برای او استدلال کند، بلکه می‌بایست نظرات او را به نقد بکشد. برای مثال یهود می‌گفتند: ما فقط به آنچه بر ما نازل شده، یعنی تورات ایمان می‌آوریم و کاری به آنچه بر دیگران نازل می‌شود، یعنی قرآن نداریم. خداوند به آنها این‌گونه پاسخ داد که شما حتی در گفتاری که مورد پذیرش خودتان است نیز صادق نیستید؛ چون اگر به آنچه بر پیامبران خودتان نازل می‌شد، اعتقاد داشتید، آنها را به قتل نمی‌رسانید. ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا نُوْمِنُ بِمَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا وَيَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ وَهُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَهُمْ قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ. وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ﴾ (بقره، ۹۱-۹۲). آیه در واقع، سیمای دیگری از کارهای نازیبای یهود را به تصویر می‌کشد و آن این است که یهود جز به داشته‌های خود به هیچ چیز دیگر اعتبار نمی‌دهند، هرچند که خود در این ادعا نیز صادق نبوده‌اند.<sup>۱۶</sup> شبیه به این استدلال در این آیات نیز دیده می‌شود: ﴿الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عٰهَدَ إِلَيْنَا

<sup>16</sup> Tantāwī, Muhammad. (1997). *Al-Tafsir Al-Wasit Lil-Qur'an Al-Karim*. Al-Qāhirah: Dār Nihḍah Miṣr Li Al-Tabā'ah Wa Al-Nashr. P. 202.

أَلَا تُوْمِنُ لِرَسُولٍ حَتَّىٰ يَأْتِيَنَا بِقُرْبَانٍ تَأْكُلُهُ النَّارُ قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَبِالذِّكْرِ فَلْتَمَّ فَمَاتُوا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿١٨٣﴾ (آل عمران، ۱۸۳).

۵.۵. استدلال در رابطه با انسان‌هایی که فقط ادعا می‌کنند

گفت‌وگوی منطقی با چنین انسان‌هایی به دو روش است:

اول، با استدلال نادرستی ادعایشان روشن شود، چنانکه خداوند می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ. وَلَنْ يَمَنَّوَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ﴾ (بقره، ۹۴-۹۵). خداوند با استدلال به اهل کتاب ثابت کرد که شما در ادعای خود (اعتقاد به اینکه آخرت تنها برای شماست)، دروغ می‌گویید، چون اگر راست گو بودید، باید تمنای مرگ می‌کردید.

دوم، مطالبه دلیل و برهان از آنها تا ادعای خود را با دلیل و برهان به اثبات برسانند. ﴿وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَىٰ تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ (بقره، ۱۱۱). شبیه به این استدلال در این آیه نیز وجود دارد: ﴿وَقَالُوا لَنْ نَمَسَّنَا النَّارَ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلَفَ اللَّهُ عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ. بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ (بقره، ۸۰-۸۱). خداوند می‌فرماید، ادعای شما که معتقدید تنها چند روزی عذاب می‌بینید، نادرست است و باید برای گفتار خود دلیلی بیاورید؛ چون خداوند چنین وعده‌ای به شما نداده است «أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا»، و عدالت نیز چنین اقتضا نمی‌کند که کسی سراپا در معصیت غرق شود و بتواند از عذاب آتش رهایی یابد. «وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ».

۶.۵. استدلال و گفت‌وگو با اشخاصی که معتقدند اصالت انسان‌ها، دلیلی بر اصالت نوادگان

آنها خواهد شد

این گروه کسانی‌اند که معتقدند، وقتی پدر خوب باشد، لیاقت پسر به اثبات می‌رسد. در رابطه



با این افراد، اساس و مبنای گفتارشان باید به نقد کشیده شود و وارد جزئیات دیگر نباید شد. این گونه می‌بایست سخن گفت که ارزش هر انسان فقط با داشته‌هایش سنجیده می‌شود و این قانون حتی به نسبت پیامبران و فرزندان آنان نیز صادق است. ابراهیم (علیه‌السلام) از خداوند می‌پرسد که آیا نوادگانش می‌توانند به مقام امامت و نبوت برسند؟ خداوند در پاسخ به او فرمود، عهد من به ظالمان نمی‌رسد و همه افراد و نوادگان تو لیاقت این مقام را نخواهند داشت. ﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾ (بقره، ۱۲۴). بیضاوی می‌گوید: این فرموده خداوند که امامت، خاص انسان‌های متقی و پاک است و به ظالمان نمی‌رسد، دلیلی است بر اینکه ممکن است بعضی از نوادگان ابراهیم (علیه‌السلام) ظالم بوده و لیاقت رسیدن به امامت را نداشته باشند؛ زیرا امامت، امانت و عهدی است از جانب خدا که ظالم صلاحیت پذیرش آن را نخواهد داشت.<sup>۱۷</sup> شبیه به این استدلال را می‌توان در این آیه دید: ﴿وَنَادَىٰ نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ. قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾ (هود، ۴۵-۴۶). نوح (علیه‌السلام) تصور می‌کرد که پسرش نیز اهل او و از نجات‌یافتگان خواهد بود، ولی خداوند اعلام می‌کند که ملاک نجات یافتن، ایمان است نه رابطه نسبی؛ و به همین دلیل، هیچ‌گاه خوب بودن پدر، دلیلی بر خوب بودن فرزند نخواهد بود. ارزش هر انسان براساس قابلیت‌های او سنجیده می‌شود و رابطه خونی و نسبی با دیگران، کسی را ارزشمند نمی‌کند.

<sup>17</sup> Baiyadāwī ‘Abdullāh Bin ‘Umar. (1997). ‘*Anwār Al-Tanzīl Wa ‘asrār Al-Ta’awīl*. Beirut: Dār ‘Iḥyā’ Al-Turāth Al-‘Arabī. P. 104.

### ۷.۵. گفت‌وگو و استدلال با انسان‌هایی که ملاک کار آنان تبعیت از گذشتگان است

توجه دادن چنین اشخاصی به ماهیت خطاپذیری انسان‌ها، نکته‌ی اساسی در شروع این گفتمان و استدلال است؛ خداوند می‌فرماید: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُم اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْلُو كَانْ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ﴾ (بقره، ۱۷۰). بنابراین، در رابطه با انسان‌هایی که ملاک درستی کارشان را تقلید از آبا و اجدادشان می‌دانند، قبل از طرح هرگونه دلیلی، باید استدلال‌های آنان را مورد نقد قرار داد. برای مثال به آنها گفته شود، ممکن است پایه‌های استدلالی شما (تبعیت از گذشتگان) درست نباشد و آنها اشتباه کرده باشند. اثبات امکان خطاپذیری گذشتگان به این نتیجه می‌انجامد که تجدید نظری درباره‌ی استدلال‌های آنان صورت پذیرد. این مسئله، نقطه‌ی شروع بسیار مناسبی برای آغاز یک گفت‌وگو و استدلال منطقی خواهد بود. (انبیاء، ۵۶-۵۲). بعد از نقد دیدگاه آنان، گوینده می‌تواند حرف‌ها و استدلال‌های خود را شروع کند؛ و بر این مسئله تأکید کند که ممکن است آنچه من بر آن استدلال می‌کنم از آنچه آباء و اجدادتان آورده‌اند، بهتر باشد. ﴿وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ. قَالَ أَوْلُو جِنَّتِكُمْ بِأَهْدَىٰ مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءَكُمْ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ﴾ (زخرف، ۲۳-۲۴).

### ۸.۵. گفت‌وگو و استدلال با انسان‌هایی که فقط قدرت مادی را ملاک لیاقت و موفقیت

می‌دانند

چنین انسان‌هایی را باید به زوایایی دیگری از ملاک‌های قوی بودن، توجه داد؛ در قرآن آمده است: ﴿وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَلَيْسَ لَكَ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾ (بقره، ۲۴۷). در گفت‌وگوی بین پیامبر بنی‌اسرائیل با قومش که خواهان تعیین پادشاهی برای جنگیدن با دشمنانشان بودند، خداوند طالوت را به

آنان معرفی کرد. در قوم بنی اسرائیل، دو سبط (نوادگان) وجود داشتند. سبط نبوت و سبط مملکت که پیامبران از سبط نبوت و پادشاهان از سبط مملکت بودند و هیچ‌گاه خلاف آن اتفاق نمی‌افتاد. طالوت، شخص فقیری بود که جزء هیچ‌کدام از دو سبط محسوب نمی‌شد، لذا قوم دست به انکار زدند.<sup>۱۸</sup> خداوند با مشخص کردن طالوت به‌عنوان پادشاه، ضمن زیر سؤال بردن موروثی بودن امور، توجه را به صفاتی، همچون توانایی در علم و جسم، جلب کرد و فرمود که این ویژگی‌ها می‌تواند به‌عنوان ملاک لیاقت و توانایی مطرح گردد.

**۹،۵. گفت‌وگو و استدلال در رابطه با اصلاح انسان‌هایی که به‌گوشه‌نشینان نزدیکند و بر او حقی دارند**

زبان گفت‌وگو و استدلال با انسان‌هایی که همدیگر را از یک خانواده می‌دانند، ابتدا، زبان سؤال کردن و در ادامه، داشتن صراحت در لهجه و بیان است؛ چنانکه ابراهیم (علیه‌السلام) با پدرش سخن گفت: ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ آزرَ اتَّخَذُ أَصْنَامًا آلهَةً إِنِّي أَرَاكَ وَقَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ (انعام، ۷۴). ابراهیم ضمن آغاز گفت‌وگو با زبان پرسشی، کار نادرستش را به او گوشزد کرد. یوسف (علیه‌السلام) نیز در گفت‌وگو با هم‌بندانش، برای اثبات یگانگی خداوند از زبان پرسشی استفاده کرد: ﴿يَا صَاحِبِ السِّجْنِ أَأَرَبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ﴾ (یوسف، ۳۹).

نکته اول، زمانی که یک انسان نزدیک به ما و انسان دور از ما، هر دو دچار یک خطا شده باشند می‌بایست ابتدا از اصلاح انسان‌های نزدیک به خود شروع کرد تا تأثیر کلام ما بر

<sup>18</sup> Ibn Abī Hātam, 'Abdulrahmān Bin Mohammad. (1998). *Tafsīr Al-Qur'an Al-'azīm Li Ibn Abi Hātam*. Al-Mamlakah Al-'Arabīyah Al-Sa'ūdiyyah: Maktabat Nazār Muṣṭafā Al-Bāz. P. 465.

دیگران دوچندان گردد، همان‌گونه که ابراهیم از پدر خود آغاز نمود و همان‌گونه که خداوند به محمد (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) دستور داد تا ابتدا از افراد نزدیک به خود گفت‌وگو و انذار را شروع کند و بعد با افراد دیگر وارد گفت‌وگو شود. ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ. وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (شعراء، ۲۱۴-۲۱۵).

نکته دوم، در صحبت با چنین اشخاصی، باید به صورت تدریجی از استدلال‌هایی با بار توییحی کم به سمت استدلال‌هایی با بار توییحی زیاد حرکت کرد؛ آن‌طور که ابراهیم (علیه‌السلام)، ابتدا با زبان سؤال و پرسش‌گری وارد شد، و سپس با بیان علمی که پدر از آن محروم است، سخن خود را ادامه داد، و در نهایت بعد از بیان نادرستی کار پدرش و دستور به عبادت نکردن شیطان، او را از عذاب خداوند ترساند. ﴿وَأَذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا. إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا. يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا. يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا. يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا﴾ (مریم، ۴۱-۴۵).

۱۰. گفت‌وگو و استدلال با انسان‌هایی که برگزیده قدرت و تسلط دارند و می‌خواهند

سختی‌هایی را برایش به وجود بیاورند

ثابت‌قدمی در راه اعتقاد و دیدگاه خود و تغییر ندادن موضع، کلیدی‌ترین ابزار مقابله با این نوع افراد است؛ چون اگر احساس کنند که شخص از دیدگاهش منصرف شده یا نرمشی از سوی او ببینند، راحت‌تر بر او مسلط می‌شوند. مستکبران قوم شعیب، با تهدید وارد گفت‌وگو با او شدند، اما شعیب بدون هیچ نرمش و عقب‌نشینی بر موضعش باقی ماند: ﴿قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا قَالَ أَوَلَوْ كُنَّا كَارِهِينَ. قَدْ افْتَرَيْنَا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا إِنْ عُدْنَا فِي مِلَّتِكُمْ بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا اللَّهُ مِنْهَا وَمَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَعُوذَ فِيهَا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبُّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا

بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ ﴿﴾ (اعراف، ۸۸-۸۹). شبیه به این نوع عملکرد در این آیه نیز مشاهده می‌شود: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ ﴿﴾ (ابراهیم، ۱۳).

۱۱,۵. گفت‌وگو و استدلال با انسان‌هایی که فکر می‌کنند گوینده در انجام مسئولیتش کوتاهی کرده، و با او برخورد فیزیکی می‌کنند

بهترین راه گفت‌وگو و استدلال با چنین اشخاصی، حفظ آرامش، عدم برخورد فیزیکی متقابل، توضیح علت این سوء تفاهم و توجه دادن شخص به عواقب کارش است؛ چنانکه برادر موسی نسبت به او چنین واکنشی را نشان داد. موسی برای مناجات با خدا به کوه طور رفت و برادرش را زمام‌دار قوم نمود، اما قومش به جای پرستیدن خداوند به عبادت گوساله مشغول شدند. موسی بعد از برگشت از کوه طور با برادرش به درگیری فیزیکی پرداخت، زیرا فکر کرد که او در انجام مسئولیتش کوتاهی کرده است. برادر موسی آرامش خود را حفظ کرد و با برادرش درگیر نشد و علت سوء تفاهم را هم برایش توضیح داد و گفت، قوم بنی‌اسرائیل مرا در تنگنا قرار داده بودند، تا جایی که حتی جانم در خطر بود؛ و ای موسی تو نباید با من این‌گونه برخورد کنی، چون تنها عاقبت این کار، شادی دشمن خواهد بود. ﴿وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي أَعَجَلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَأَلْقَى الْأَلْوَاخَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنُ أُمِّ إِبْرَاهِيمَ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونِي فَلَا تُشْمِتْ بِي الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿﴾ (اعراف، ۱۵۰).

۱۲,۵. استدلال در رابطه با کسانی که در زوایایی از تفکراتشان با گوینده اشتراک دارند

اهل کتاب به نسبت مسلمانان از این نوع هستند. بهترین راه گفت‌وگو و استدلال با چنین اشخاصی به دو روش است:

اول، گوینده با حفظ هویت و تفکر خود، بر نقاط مشترک تأکید کند. در سوره عنکبوت آیه

چهل ششم درباره اهل کتاب این گونه استدلال شده است: ما ضمن احترام به تفکر خود (ایمان به آنچه بر ما و بر پیامبران گذشته نازل شده)، بر نقاط مشترکمان که داشتن خدای واحد است، تأکید می‌کنیم. ﴿وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَإِهْنَأْ وَإِهْنَأْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ﴾ (عنکبوت، ۴۶). تأکید بر نقاط مشترک در این آیه نیز دیده می‌شود: ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ﴾ (آل عمران، ۶۴).

دوم، گوینده بعد از تأکید بر نقاط مشترک، آرام‌آرام با استدلال به آنها بفهماند که در خیلی از مسائلی که در مورد آن صحبت می‌کنند و به آن اعتقاد دارند، مرتکب خطایی استدلالی شده‌اند. در سوره آل عمران خداوند به اهل کتاب می‌گوید، این اعتقاداتان که ابراهیم، یهودی یا نصرانی بوده، یعنی شما دچار خطای استدلالی شده‌اید؛ زیرا تورات و انجیل و در واقع دین یهودی و نصرانی، بعد از ابراهیم به وجود آمده است و درست نیست که ابراهیم را یهودی یا نصرانی تلقی کنید. ﴿مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ (آل عمران، ۶۷). تعدادی از یهودیان و نصرانیان پیش پیامبر آمدند، یهودیان می‌گفتند، ابراهیم یهودی بوده است و نصاری می‌گفتند، ابراهیم نصرانی بوده است، لذا این آیات نازل شد.<sup>۱۹</sup>

## ۶. نتیجه‌گیری

زمانی گفت‌وگو و پیام برای مخاطب اثربخش خواهد بود که پیام و پیام‌رسان از ویژگی‌های خاصی برخوردار باشد و گوینده بتواند شناخت خوبی از مخاطب داشته باشد.

<sup>19</sup> Ibn Jawzī, 'Abdulahmān Bin Ali. (2001). *Zād Al-Masīr Fī 'ilm Al-Tafsīr*. Beirut: Dār Al-Kitāb Al-'Arabī. P. 291.

ویژگی‌های پیام‌رسان در جهت اثربخشی گفت‌وگو از این قرار است: نرم‌خویی در رفتار و گفتار، اطلاع و آگاهی کامل از پیام، اعتمادسازی و انتقال حس همنوع‌دوستی بدون هیچ‌نوعی از چشم‌داشت، ثبات شخصیت و عدم تأثیرپذیری از رفتار ناشایست دیگران.

پیامی خوب انتقال می‌یابد که ضمن فهم‌پذیری‌اش، در فضایی بیان شود که مخاطب بتواند آزادانه در آن بیندیشد.

خداوند در قرآن برای گفت‌وگو با انسان‌ها، روش‌های متفاوتی را بیان کرده است که هر کدام مناسب وضعیت و نوع شخصیت مخاطبان است.

## REFERENCES

- Al-Qāsimī, Muḥammad. (1998). *Maḥāsīn Al-Ta'awīl*. Beirut: Dār Al- Kutub Al- 'Arabīyah.
- Al-Tanṭāwī, Muhammad. (1997). *Al-Tafsīr Al-Wasīṭ Lil-Qur'ān Al-Karīm*. Al-Qāhirah: Dār Niḥḍah Miṣr Li Al-Tabā'ah Wa Al-Nashr.
- Anwarī, Hasan. (1961). *Farhang Buzurg Sukhan*. Tehrān: Sukhan.
- Baiyḍāwī 'Abdullāh Bin 'Umar. (1997). *'Anwār Al-Tanzīl Wa 'asrār Al-Ta'awīl*. Beirut: Dār 'Iḥyā' Al-Turāth Al-'Arabī.
- Dihkhudā, Ali 'Akbar. (1920). *Lughatnāmih Dibkhubā*. Tehrān: Čāpkhānih Duwlatī Iran.
- Faraj Ebrahim, Khalīl. (2007). *Al-Āwār Fī Al-Qur'ān Al-Karīm Ādābubū Wa Faḏāi, Lubū*. (N.P).
- Hāshimī, Ahmad Bin Ibrahim. (n.d.). *Jawābir Al-'adab Fī 'adabīyāt Wa 'inshā 'lughat Al-'arab*. Beirut: Mu'asisah Al-Ma'ārif.
- Husainī, Siyyid Ja'far. (1995). *Tārīkh Al-'adab Al-'arabī*. Qum: Dār Al-'Ia'tisām.
- Ibn Abī Hātam, 'Abdulrahmān Bin Mohammad. (1998). *Tafsīr Al-Qur'ān Al-'Aẓīm Li Ibn Abī Hātam*. Al-Mamlīkah Al-'Arabīyyah Al-Sa'ūdīyyah: Maktabat Nazār Muṣṭafā Al-Bāz.
- Ibn 'Āshūr, Muḥammad Ṭahīr. (1984). *Al- Taḥrīr Wa Al- Tanwīr*. Tūnis: Al- Dār Al- Tūnisīyah Li Al-Nashr.
- Ibn Jawzī, 'Abdulrahmān Bin Ali. (2001). *Zād Al-Masīr Fī 'ilm Al-Tafsīr*. Beirut: Dār Al-Kitāb Al-'Arabī.
- Ibn Kathīr, Ismā'īl. (1999). *Tafsīr Al- Qur'ān Al- 'Aẓīm*. Beirut: Dār Al- Ṭayyibah Li Al-Nashr.

- Ibn Khaṭīb, ‘Abdullaṭīf Bin Khaṭīb. (1964). *‘Awzāḥ Al-Tafāsīr*. (n.p). Al-Maṭba‘ah Al- Miṣrīyah Wa Maktabatuhā.
- Ibn Manẓūr, Mohammad. (1993). *Lisān Al-‘Arab*. Beirut: Dār Al- Sādir.
- Ibn Mihrān, Hasan Bin ‘Abdullāh. (1998). *Al-Sunā‘atayn*. Beirut: Al-Maktabah Al-‘Unṣurīyah.
- Mu‘īn, Muhammad. (1955). *Farhang Fārsi Muhammad Mu‘īn*. Tehrān: Čāpkhānih Sipihr.
- Muṭahharī, Murtaḍā. (1953). *Hamāsib Husainī*. Qum: ‘Intishārat Sadrā.
- Rashīd Riḍā, Muhammad Bin Ali. (1990). *‘Alminār*. (N.P). Al-Haiy‘aah Al-Miṣrīyah Al-‘Āmmah Li Al-Kitāb.